

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

یونس نگاه

۲۸ اکتوبر ۲۰۲۴



یونس نگاه

چرخ زمان و ملا حسن

بیکی آفتاب سوخته و خسته از قندهار به دفتر ملا حسن رسیده است. قاصد دامن گرد قدیمی، تنبان پاچه‌تنگی که بین پاچه و کمر مثل مشک باد داده و چمک است، واسکتی دست‌دوزی شده با رنگ‌های تیز سرخ و سبز و نارنجی به تن و دستاری از نوع پاج سفید کمرنگ به سر داشته و مشک آب و شمشیر در بغل و تبرزینی به دست.

ملا حسن پرسیده: "خیریت است؟"

بیکی گفته: "السلام علیکم یا شیخ‌الوزراء. از قندهار آمده و توماری برای شما آورده ام."

ملا حسن پرسیده است: "تومار؟"

بیکی گفته: "بلی، یا شیخ‌الوزراء"

بیکی آن‌گاه با کمر خمیده درحالی که یک دست بر غلاف شمشیر و مشک آب داشته، با دست دیگر تومار را به ملا حسن تقدیم کرده و عقبرو از در خارج شده است.

ملا حسن تومار را باز کرده و دیده که نوشته شده است: «توقف کامل شد. حالا عقربۀ زمان را از کابل به سمت قندهار برگردانید!» او هرچه فکر کرده، نفهمیده است که چرا این جمله کوتاه دستوری را امیرش روی پوست بز نوشته و به او فرستاده است و زمان را چطور به قندهار برگرداند. تیلیفون را برداشته و به امیر خود زنگ زده است.

ملا هیت الله پرسیده است: "چه گپ است آخند؟"

ملا حسن گفته است: "فرمان شما رسید ولی نفهمیدم چه کنم."

ملا هیت الله: "کدام فرمان؟"

ملا حسن: "فرمانی که بر پوست بز نوشته و از من خواسته‌اید که عقربۀ زمان را از کابل به قندهار برگردانم. چطور زمان را برگردانم و از کجا شروع کنم؟"

ملاهیبت الله: "نشرات تلویزیون‌ها را متوقف کنید و رادیوها را فعال سازید."

ملاحسن: "همین قدر ساده؟"

ملاهیبت الله: "ساده است؟"

ملاحسن: "امیر صاحب بند کردن تلویزیون و روشن کردن رادیو خو کار پیچیده نیست. برایم تلفونی هم دستور می‌دادید انجام می‌دادیم. من حیران مانده بودم که زمان را چطور به قندهار بیاورم!"

ملاهیبت الله: "این کار ساده نیست ملا. سخت‌ترین کار ماست. بستن تلویزیون و منع تصویر یعنی سفر به زمان و رفتن به عصرهای طلائی اولیه."

ملاحسن: "امیر صاحب سختی‌اش را نفهمیدم."

ملاهیبت الله: "می‌فهمی. آهسته آهسته می‌فهمی. منع تصویر آغاز یک عصر است و سختی‌هایی در پی خواهد داشت."

ملاحسن: "مثلاً چه سختی امیر صاحب؟"

ملاهیبت الله: "مثلاً یوتیوب بسته خواهد شد."

ملاحسن: "عجب! به این فکر نکرده بودم."

ملاهیبت الله: "بلی نوبت همه جایهائی که از آن‌ها تصویر پخش می‌شود خواهد رسید."

ملاحسن: "فیسبوک و توئیتر هم منع خواهد شد؟"

ملاهیبت الله: "بلی"

ملاحسن: "انترنیت خو بند نخواهد شد؟"

ملاهیبت الله: "ای ساده! انترنیت اگر بسته نشود، بستن تلویزیون چه معنا دارد؟"

ملاحسن: "کی انترنیت بند خواهد شد؟"

ملاهیبت الله: "پیش از این که تو بیدار شوی."

ملاحسن: "تشکر امیر صاحب. راستی یک سؤال آخر. چرا فرمان را روی پوست نوشته بودید و به دست پیک روان کرده بودید؟"

ملاهیبت الله: "تا تو را بیدار کنم که حرکت به سمت گذشته سرعت گرفته است و کمرت را بسته کنی."

ملاحسن: "هیچ نفهمیدم. حرکت به قندهار در این سرک کندو کپر کجا آن قدر سریع می‌شود که کمر بند بسته کنی."

ملاهیبت الله: "خوب است که نفهمیدی. همین‌طور نفهمیده راحت‌تری."